فهرست مطالب

[تأثیر علم اجمالی و تفصیلی در حُبّ و بغض 2](#_Toc20249989)

[حُبّ و بغض از مقولات ذات اضافه 2](#_Toc20249990)

[مراحل متعلق حُبّ و بغض 3](#_Toc20249991)

[معلوم بالذات 3](#_Toc20249992)

[معلوم بالعرض 3](#_Toc20249993)

[اثبات ارتباط حضوری علت و معلول 4](#_Toc20249994)

[محبوب بالذات و بالعرض 4](#_Toc20249995)

[عوامل پایه درجات حُب 5](#_Toc20249996)

[اختیاری یا غیر اختیاری بودن درجات حُبّ و بغض 6](#_Toc20249997)

[الإمتناع بالاختیار لا ینافی الإختیار 7](#_Toc20249998)

[تضاد میان حُبّ و بغض 8](#_Toc20249999)

[امکان ارتفاع میان حُبّ و بغض و عدم اجتماعشان در یک چیز 8](#_Toc20250000)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حب و بغض / تعریف

سؤال:...

جواب: دقیقاً ذکرشده که ما یلائمه طبعاً یا ما یلائمه بالطبع أو ینافره، دقیقاً ملائمت و منافرت با طبع ذکر شده است.

سؤال...

جواب: لذت بالاتری است که سختی‌های پایین‌تر را نرم می‌کند، ما رأیتُ إلّا جمیلاً، دقیقاً حضرت همین را می‌فرمایند، خیلی سخت است، اما چون لذت بالاتری دارد، این را نرم کرده است.

# تأثیر علم اجمالی و تفصیلی در حُبّ و بغض

نکته سوم که گفتیم ربط به علم دارد، تصور و تصدیق است، این علم ممکن است علم تفصیلی باشد و ممکن است که علم اجمالی باشد، علی الاجمال یک ملائمتی را حس می‌کند، اگر بخواهد در آنجا شرح و تفصیل بدهد، نمی‌فهمد، لذا می‌گوییم یک حُبّ اجمالی در طبیعت بشر نسبت به خالق و خداوند هست، حتی در عالم کافر هم همین‌طور است، برای اینکه یک شناخت ارتکازی و اجمالی دارد، منتهی هرچقدر آن علم و توجه و تصدیق واضح‌تر و شفاف‌تر باشد، آن حُبّ یا بغض شفاف‌تر می‌شود.

# حُبّ و بغض از مقولات ذات اضافه

نکته پنجم این است که طبعاً مقوله حُبّ و بغض به‌عنوان دو کیف نفسانی به تعبیر منطقی و فلسفی یا به‌عنوان دو هیجان و احساس با تعبیر روان‌شناختی از مقوله‌های ذات اضافه هستند، برخی از مفاهیم، در حوزه‌های مختلف درونی و کیف‌های درونی، مفاهیمی است که دارای اضافه نیست، اینکه مثلاً کسی اعتمادبه‌نفس دارد، ممکن است گفته بشود که این مقوله ذات اضافه نیست، اما بخش زیادی از این مفاهیم درونی اخلاقی و هیجانات و احساسات و غیرازآن از کیف‌های نفسانی، مقوله‌های ذات اضافه است، مثل علم، علم ذات اضافه است، علم یک معلومی دارد، مقوله حُبّ و بغض هم از مقولات ذات اضافه است، یعنی متعلقی دارند که محبوب و مبغوض می‌شود، این دو مفهوم بدون یک متعلق معقول نیست، یک متعلق می‌خواهد، تعداد زیادی از این مفاهیم، مفاهیم ذات اضافه است، در حقیقت این حقیقت حُبّ و بغض یک حقیقتی است که به‌جایی تعلق می‌گیرد و طرفی دارد.

# مراحل متعلق حُبّ و بغض

از سوی دیگر؛ مضاف إلیه این دو مقوله و متعلق این دو مقوله، دو مرحله دارد:

1 – بالذات

2 – بالعرض

می‌گویند که علم از مقولات ذات اضافه است، علم هم معلوم می‌خواهد، این پدیده ذهنی و درونی به‌جایی تعلق می‌گیرد، حُبّ و بغض هم همین‌طور است، باید به‌جایی تعلق بگیرند، منتهی در علم همان‌طور که بارها شنیده‌اید، یک معلوم بالذات هست و یک معلوم بالعرض است.

# معلوم بالذات

 معلوم بالذات همیشه معلوم حضوری است، یعنی آن چیزی است که در درون است و بین علم و معلوم بالذات هم اتحاد است، اتحاد عقل و عاقل و معقول به خاطر این است که معلوم بالذات جایگاه اصلی این‌ها است، معلوم بالذات پدیده درونی است، در جهان درون و نفس است و علم به آن تعلق گرفته است و در اینجا علم و معلوم باهم اتحاد دارند، ما در مقام تحلیل این‌ها را جدا می‌کنیم.

# معلوم بالعرض

عنصر بعدی معلوم بالعرض است، معلوم العرض یعنی پدیده خارجی، مثل خداوند، انسان، مال دنیا، دشمن، دوست و امثالهم که در خارج هستند، در بحث عقل و عاقل و معقول گفته‌شده که رابطه علم با معلوم بالذات، ترکیب اتحادی است، اما معلوم بالعرض مشخص است که این‌طور چیزی نیست.

در باب حُبّ و بغض هم همین‌طور است، از یک‌سو این دو مقوله ذات اضافه هستند، از سوی دیگر باید توجه داشته باشیم که محبوب بالذات و محبوب بالعرض داریم، محبوب بالذات آن تصویرهایی است که در عالم درون فرد است که آن با حُبّ ترکیب اتحادی دارد، ما در تحلیل این‌ها را از هم جدا می‌کنیم، اما محبوب بالعرض آنی است که در خارج وجود دارد که ما با آن دریافت ذهنی‌مان و تصورمان، این حُبّ به خارج تعلق می‌گیرد.

سؤال...

جواب: بله این مستقیم نیست، با صور علمیه است.

# اثبات ارتباط حضوری علت و معلول

در مورد خداوند ادعا این است که ما یک اتصال مستقیم حضوری داریم، اگر جایی آن امر خارجی معلوم حضوری بشود، در آن صورت اتصال خیلی قوی است، فلسفه این مطلب را اثبات کرده است، ملاصدرا این مطلب را اثبات کرده که ارتباط معلول با علت فقط یک ارتباط حصولی نیست، بلکه یک ارتباط حضوری است، لذا بالاترین محبت‌ها به خداوند تعلق می‌گیرد، برای اینکه او فقط معلوم حصولی نیست که مثلاً با یک فرمول فیزیکی گفته بشود که با خداوند آشنا شده‌ام، آن معلوم بالعرض است، من با یک صور علمیه که هویت دارد، با او پیوند برقرار می‌کنم، بالاخره آخرش علم حصولی است که میان من و او پل است.

 اما در مورد خود انسان این‌طور نیست، حُبّ و ذات علم حضوری است، در اینجا محبوب خودم هستم، اینجا محبوب بالذات و بالعرض به هم متصل است.

در مورد خداوند با آن قواعدی که در باب خداوند گفته شده است، ملاصدرا خیلی زیبا آن بحث‌ها را تشریح کرده است، در آنجا خداوند یک نوع معلوم حضوری انسان است، مثل خود است.

# محبوب بالذات و بالعرض

تکمیل بحثی که کردم این است که حبّ مثل ما متعلق دارد و مثل‌اینکه در علم، معلوم بالذات و بالعرض داریم، اینجا هم محبوب بالذات و بالعرض داریم، در پاسخ ایشان این نکته را توجه بکنید که محبوب‌های بالذات و بالعرض، در بسیاری از موارد، تفکیک دارند و جدا هستند و آن معلوم و محبوب بالعرض، پل ارتباطی انسان با خارج است، اما در یک مواردی محبوب یا معلوم بالذات و بالعرض یکی می‌شوند، در آنجایی که علم یا حُبّ به خود انسان تعلق می‌گیرد.

با آن تحلیل‌هایی که در حکمت متعالیه ذکر شده است، نوعی از علم و حُبّی که به خداوند تعلق می‌گیرد، برای اینکه در سلسله علل است و معلول متقوم به علت است و علم حضوری به آن دارد و حُبّ حضوری هم می‌تواند پیدا بکند.

لذا حُبّ الهی بالقوه است، ظرفیت این را دارد که بر همه حُبّ های دیگر برتری داشته باشد، مثل حُبّ ذات می‌شود، حُبّ ذات بر همه‌چیز حاکم است، یعنی ما به هر چیزی علاقه پیدا بکنیم، شعاعی از حُبّ ذاتمان می‌شود.

طبق آن تحلیل‌ها، حُبّ الله از حُب ذات هم قوی‌تر است، منتهی ارتکازی و اجمالی است.

اگر کسی این حُب را شفاف بکند، در این صورت **﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾**[[1]](#footnote-1) ، حُبی می‌شود که همه‌چیز را زیر سایه خودش قرار می‌دهد، خودش را هم در پرتوی آن حُبّ پیدا می‌کند.

سؤال...

جواب: سریان الحُبّ فی الوجود یک‌فصل مهم فلسفی است، ملاصدرا در جلد دوم این مطلب را بسیار زیبا بحث کرده است، در جامع السادات هم از آن استفاده کرده‌اند، عرفان در این بحث میدان‌دار هست و حکمت متعالیه در اینجا پیشرو است.

ذو درجات بودن حُب و بغض

نکته بعدی این است که طبعاً ازآنچه بیان شد، معلوم شد که حُبّ و بغض از مقولات بالتشکیک هستند و ذو درجات هستند، حب نازل تا عالی‌ترین محبت‌ها وجود دارد، بغض هم همین‌طور است؛ مقول بالتشکیک و ذو درجات و مراتب هست.

متغیرهای سازنده حُب و بغض

تعدد این مراتب و درجات به آن متغیراتی برمی‌گردد که حُب و بغض تابع آن‌ها بوده‌اند، متغیرها و عوامل متغیری که سازنده حُب بوده‌اند، عبارت بود از آن ملائمت و منافرتی که در آن اشیاء هست، لذت و عدمی که آن‌ها حاصل می‌شود و میزان آن تصور و تصدیقی که ما به آن داریم، این سه متغیر پایه‌ای است که بر درجه و حُب و بغض اثر می‌گذارد:

# عوامل پایه درجات حُب

1 – چقدر آن اشیاء ملائمت یا منافرت با طبع این محب و مبغض دارند.

2 – چقدر این شخص تصویر واضح از آن ملذ و مولم دارد.

3 – تصدیق آن شخص به این لذت و أَلَم حاصل از آن چقدر است.

این سه عامل پایه است که درجات حُب را تعیین می‌کند، ممکن است نسبت به یک‌چیزی یک درجه ضعیفی از حب داشته باشد، بعد وقتی تصور یا تصدیق او به آن درجه ملائمت بالا رفت، حُب او هم بالاتر می‌آید.

پس حُب و بغض به‌عنوان دو پدیده روان‌شناختی، هیجانی، احساسی یا کیف نفسانی که دارای متعلق است و مبتنی بر آن پایه ملائمت و منافرت و تصور و تصدیق است، این پدیده‌ها درجاتی دارند که تابع همان مقدمات و پایه‌های مولد این‌ها است، درجات است که این‌ها را تولید می‌کند.

# اختیاری یا غیر اختیاری بودن درجات حُبّ و بغض

نکته بعدی در تحلیل و تکمیل ویژگی‌های حُبّ و بغض این است که این دو پدیده اختیاری هستند یا غیر اختیاری هستند؟ همان‌طور در مفاهیم و پدیده‌های دیگر هم گاهی بیان کردیم، پاسخ این مسئله این است که هر دو را در بر می‌گیرند، یک درجاتی از حُبّ و بغض یا انواعی از حُبّ و بغض هست که در حقیقت به مفهومی که ما در فقه به کار می‌بریم، اختیاری تلقی نمی‌شود، یعنی ناخواسته به خاطر وجود بعضی از سیستم‌ها در بدن، بدون اینکه خیلی مورد توجهی قرار بگیرد، یک علاقه یا ضد علاقه‌ای پدیدار می‌شود، در این درجات طبعاً خیلی دخیل نیست، اختیار دخالت ندارد، حداقل به مفهوم فقهیش در آن اختیار نیست، ممکن است به یک معانی دقیق فلسفی در آنجا هم اختیار باشد، اما به معنای فقهیش خیلی اختیار نیست، به‌ویژه وقتی توجه بکنیم در یک مواردی ارگانیزم بدن، هرمون ها هم تأثیر دارند، در اینکه این علاقه مثبت یا منفی پیدا بشود.

بنابراین یک درجاتی از حُبّ و بغض وجود دارد که اختیاری نیست، همان‌طور که در علم و شناخت هم این‌طور است، بعضی از علوم شناختی است که اتوماتیک وار حاصل می‌شود و لااقل به مفهومی که ما در فقه به کار می‌بریم، اختیاری نیست، اما همان‌طور که سابقاً در حسن و سوءظن گفتیم، درجاتی از حُبّ و بغض است که واقعاً فعل اختیاری است، انسان می‌تواند اصل آن را یا اشتداد و تضعیف آن را با تمرکز ذهنی و توجه و دقت حسن و قبح امر و با توجه به آن تزاحمات و ترجیح در مقام تزاحمات انتخاب بکند، حتماً می‌شود حُبّ و بغض را ایجاد یا اعدام و یا تشدید و تضعیف کرد، ازاین‌جهت است که حُبّ و بغض مثل بسیاری از پدیده‌های درونی، گرچه یک مراتبی و درجات غیر اختیاری دارد، اما در خیلی از موارد، اما هر چهار امر اختیاری را می‌شود در آن تصور کرد، هم اینکه یک حُبّی که نبوده است را ایجاد کرد، هم آن را اعدام کرد، هم آن را تشدید یا تضعیف کرد، می‌شود این علاقه را کم یا زیاد کرد، برای اینکه خود این علاقه و هیجان و احساس، ممکن است بگوییم که اختیار به طور مستقیم به آن تعلق نمی‌گیرد، اما چون بر پایه مقدماتی است که در آن مقدمات، اختیاری وجود دارد، می‌شود این را هم اختیاری کرد، به همین دلیل است که قرآن به محبت خداوند، محبت رسول و اهل‌بیت فرمان می‌دهد یا از محبت دنیا پرهیز می‌دهد، این‌ها هم نشان‌دهنده این است که این یک عمل اختیاری است که متعلق احکام قرارگرفته است، نمی‌گوییم که در همه‌جا و به یک‌شکل اختیاری است، بلکه می‌گوییم: بسیاری از موارد قابل این است که در محدوده انتخاب و تصمیم و اختیار و اراده انسان قرار بگیرد و انسان آن را ایجاد یا اعدام بکند، تشدید یا تضعیف بکند.

در تزاحمات ترجیح بدهد، **﴿قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشيرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في‏ سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّي يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ﴾**[[2]](#footnote-2) ، هشت موردی که در آیه ذکر شده است، **﴿أَحَبَّ إِلَيْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في‏ سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا﴾** ، هشت مظهر از این مظاهر عالم را برمی‌شمرد که نمونه‌های برجسته است، روحش این است که اگر این مذاهب عالم طبیعت أحب از خدا و رسول خدا بود، فتربصوا، یعنی می‌توانیم کم و زیادش بکنیم.

راه ایجاد یا ازاله و یا تشدید و تضعیف آن مقدمات و تمرین و ممارست است، خیلی از امور عالم، اختیاری بودنش به این صورت است.

# الإمتناع بالاختیار لا ینافی الإختیار

مثلاً کسی که خودش را از برج صد طبقه پرت می‌کند، تا وقتی به زمین بخورد و بمیرد، چند دقیقه طول می‌کشد، بعضی می‌گویند که این اختیاری نیست، چون وقتی خودش را پرت می‌کند که قتلی صورت نگرفته است، بعد هم که به زمین می‌خورد، در اختیار او نیست، لذا اختیاری نیست، جواب این است که وقتی به زمین می‌خورد و می‌میرد، خود فرد اختیار کرده به زمین بخورد و بمیرد، برای اینکه الإمتناع بالاختیار لا ینافی الإختیار، وقتی کسی مقدماتی را انجام داد، ولو بعد نمی‌تواند انتخاب بکند، این معنایش این است که انتخابی است، الإمتناع بالإختیار برای جاهایی است که مقدمه‌اش اختیاری بوده است، خیلی از موارد در عالم، اختیارتش به اختیار مقدماتش هست.

با فرض آن تصور و تصدیق، حتماً این حُبّ پیدا می‌شود، بالاخره تصور و تصدیق در اختیار شخص بوده است، در ادامه اگر در اختیار او نیست، همین‌که مقدمات او اختیاری بوده است، لذا عمل او اختیاری است و امکان استحقاق مدح و ذم و ثواب و عقاب دارد.

سؤال...

جواب: با تمرین و ممارست یا ذکر یا حتی با سحر مثلاً محبت طرف مقابل را زائل می‌کند، یعنی غیر از مبادی علم و تصور و تصدیقاتی که پایه‌های اختیاری بودن حُبّ و بغض است، یک عوامل ماورائی یا عادی و غیرعادی دیگر وجود دارد.

سؤال...

جواب: ممکن است در مواردی خود شخص اختیار نداشته باشد و این امکان دارد.

یکی از مصادیقی که گاهی اختیاری نیست، این است که واقعاً شخص مقهور یک عامل دیگری است که اختیار را از او سلب کرده است، وقتی اختیاری نباشد، در محدوده احکام خمسه قرار نمی‌گیرد.

# تضاد میان حُبّ و بغض

علاقه میان حُبّ و بغض تضاد است، تناقض یا ملکه و عدم ملکه و تضایف نیست، این‌ها دو امر وجودیان هستند، قابل ارتفاع هستند، اجتماع نمی‌شوند، نسبت به یک‌چیز و یک متعلق با حفظ همه آن قیود وحدت، لازم نیست که حُبّ یا بغض داشته باشد، می‌تواند نه حُبّ و نه بغض داشته باشد.

# امکان ارتفاع میان حُبّ و بغض و عدم اجتماعشان در یک‌چیز

ارتفاع حُبّ و بغض یا به ارتفاع این است که توجه ندارد یا اینکه توجه دارد، اما برای او نه ملذ است و نه مولم است، چون ملائم و منافر مفاهیم پایه هستند، ملذ و مولم مفاهیمی هستند که میانشان تضاد است، اجتماع حُبّ و بغض ممکن نیست، نسبت به یک‌چیز نمی‌شود هم حُبّ باشد و هم بغض با یک‌جهت باشد، اما ارتفاعشان شاید ممکن باشد.

اینکه می‌گوییم که اجتماعشان نمی‌شود، با حفظ قیود وحدت است، وگرنه ممکن است انسان یک فرد از یک‌جهت دوست بدارد و از جهت دیگری تنفر داشته باشد، بنابراین این‌ها امران وجودیان هستند.

1. - سوره بقره، آیه 165 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره توبه، آیه 24 [↑](#footnote-ref-2)